

قبل انتظار آن میرفت بحرکت در آورد تا به (پلاتاسیون هوز) یعنی عمارت مسکونی سیر هودسون لو اطلاع بدهد که (ژرال بناپارت در معرض خطر نزدیک میباشد)

بلا فاصله سیر هودسون لو سوار اسب شده و باتفاق گروگر و رید صاحبمنصبان خود بطرف لونگود آمد در نزدیکی های منزل بناپارت بیک نفر از قراولان رسید که به استقبال او می آمد و باد داشتی از طرف دکتر آرنوت باین مضمون آورده بود :  
( او در شرف موث است موثولون از من تقاضا نموده است که از بالین او جدا نشوم )

هودسون لو در عمارت نیوهوز استراحت نموده و منتظر خانمه واقعه شد .

پرده های تخت خواب بناپارت را برداشته بودند و قدری تخت خواب را از دیوار جدا کردند که نزدیک شدن به آن آسان باشد ضمناً پنجره های سالون را هم گشوده بودند از چندین روز باین طرف بناپارت با گشودن پنجره ها مخالفت کرده و می گفت این نسیم مرا خواهد کشت ناپلئون که آن همه از نسیم جزیره میترسید اینک احساس نمی نماید که باد از گونه های او عبور میکند خرخر قس فی الجمله گونه های او را بحرکت در می آورد

بناپارت پشت خوابیده رانپایش از یکدیگر جدا و پاشنه های پایش بهم چسبیده و بازوی چپ را به پهلوئی خود گذارده و دست راستش قدری از تخت خواب خارچ شده بود دکتر آنتو مارشی اسقنچی بدست گرفته و لب های او را مرطوب میکرد و سعی می نمود که در کردن و پا و میچ دست بیض امپراطور را بدست آورد پاها و ساقهای بناپارت سرد شده بود

مادام برتران رنگش پریده و دستمال بلب گرفته و میجائید  
برتران اونیفورم خود را پوشیده با شلوار سفید و چکمه های ساقه  
بلند و صلیب و نشان ایستاده موتولون که بواسطه خستگی رنجور  
به نظر می آمد در جوار برتران قرار گرفته و مارشان  
هم لباس سیاه در بر نموده و همه آن ها ساکت و آرام  
و مهموم بودند .

آتو مارشی در بالین بناپارت جلوس نموده و دکتر آرنوت  
عقب سر آتو مارشی بود علی و کورسوت و شاندرلیه و آرشامبولت و  
نوروزا و زوجه علی در دو طرف بخاری ایستاده بودند (آبه وین یالی)  
در اطاق غذاخوری مشغول تلاوت ادعیه بود و بقدری دیگران ساکت  
بودند که زمزمه کنشیش و صدای ساعت طاقچه کوچکی که روی میز  
طرف دست راست امپراطور گذاشته بودند شنیده میشد  
حضار نوبه بنوبه بسوی مطبخ رفته و قدری غذا صرف کرده  
و بسرعت بسالون مراجعت کردند .

بعد از ظهر چهار طفل مارشال برتران وارد سالون شدند و  
همگی گریه میکردند .

ناپلئون کوچک که از سایر اطفال برتران کوچکتر بود بقدری  
متاثر شد که ضعف نمود و خدمه آنها را بیاغ بردند

روز باین ترتیب و بدون اینکه تغییری در حالت بناپارت حاصل  
شود می گذشت سه ساعت بعد از ظهر دکتر آرنوت یاد داشت  
ذیل را برای سیر هودسون لو که در ( نیوهوز ) اقامت کرده  
بود فرستاد :

در میج دست قرععات نبض بهیج وجه محسوس نیست حرارت

سطح بدن تزل می نماید . ولی ممکن است تا چند ساعت دیگر حیات داشته باشد .

پس از اینکه یاد داشت مزبور بمستر هودسون او رسید در ساعت سه و ربع یاد داشت را بمنزل امیر البحر لامبرت فرستاد قیرا ( مارکی مونت شنو ) کمیسر لوئی هیجدهم پادشاه فرانسه در منزل امیر البحر لامبرت منزل داشت

در ساعت پنج امیر البحر لامبرت یاد داشتی برای - کم جزیره فرستاده و نوشت که مارکی دومونت شنو میخواهد بلافاصله پس از مرك جسد بناپارت را ببیند و من باو پیشنهاد کردم که تا صبح منتظر باشد ولی او حاضر نشده است بنا بر این قبل از اینکه سیاهی شب فرود بیاید من و امیر البحر بطرف لونگود میایم و در محل فراولان منتظر هستیم .

چند عدد کبوتر مخصوص جزیره سنت هلن که پرهای سفید و پنجه های قرمز داشتند روی آستان یکی از پنجره های اطاق مرك بناپارت نشسته و غوغو میکردند پس از چند دقیقه اده از آنها پرواز کرده و دو عدد از کبوتران تا شب همانجا نشسته بودند از دور قلعه نظامی ( هیک کتول ) بواسطه نزدیکی شب سیاه می شد و آفتاب بطرف افق میخرامید و دریا تحت تاثیر اشعه مورب آفتاب مثل فلز گداخته میدرخشید آئینه که روی بخاری سالون قرار داده بودند عکس آسمان را منعکس میکرد و تمام چشمها متوجه خوابگاه سفری جنک استرلیتز شده بود خرخرتس بناپارت لحظه قطع و دوباره شروع میشد گاهی از نفس میاقتاد و مثل این بود که دیگر نفس نمیکشد

حده چشمهایش به پلك فوقانی چسبیده و فقط تخم سفید چشم

مرئی بود آتومارشی نبض او را بدست گرفته و بد کمر آرنوت اشاره کرد و د کمر یاد داشت سوم را باین طریق بامداد نوشت :

« ساعت پنج ونیم - بدتر شده است تنفس قرین اشکال و کوتاه گردیده است »

اشعه مورب آفتاب در آخر روز آئینه بخاری را قرمز رنگ کرد معلوم نبود که کدام از این دو زودتر خواهند مرد یعنی اول خورشید افول مینماید و یا بناپارت قبلا جان می سپارد ولی خورشید زودتر افول نمود یکمرتبه نور خورشید ازین رفت زیرا خورشید در میان آبهای اقیانوس فرو رفته بود

( در این روز که ۵ ماه ۱۸۲۹ بود خورشید جزیره سنتپلن در ساعت پنج وچهل دقیقه غروب کرد )

توپ معمولی غروب که بعد از ورود بناپارت بهجزیره سنتپلن هر روز شلیک شده و عبور و مرور عابریں را در جاده های جزیره قدغن میکرد شلیک شد قدری هوا را متلاطم نمود و مجددا سکوت برقرار گردید

در سالون مرك بناپارت نه صدائی بود و نه حرکتی و بواسطه هبوط ظلمت قیافه فرانسویان مشاهده نمیگردید ولی پیشانی و دستهای بناپارت سفیدرنگ مینمود ده دقیقه سخت و ناهموار برای مریض محتضر و فرانسویان گذشت

و پس از آنکه دقایق فیما بین غروب آفتاب و هبوط شب منقضی گردیده و فلق تمام شده شب دیجور استوائی جزیره را در بر گرفت .

در این موقع آتومارشی بطرف بشرت خم شد و سپس از

جای بر خواسته سر فرود آورد زیرا امپراطور مرده بود مختصر  
کف سفید رنگی در گوشه های لب بناپارت دیده می شد و ساعت  
طاقچه روی میز پنج ساعت و پنجاه و یک و دقیقه بعد از ظهر را  
نشان می داد .

معلوم نیست که کدام یک از همراهان بناپارت در همان موقع  
ساعت را از حرکت بازداشت ولی بعدها حدس زدند که مادام برتران  
ساعت را متوقف نموده است .

دکتر آرنوت چهارمین یاد داشت و آخرین آنها را بطریق ذیل  
و بزبان انگلیسی برای حاکم جزیره فرستاد :

« هارتیز مومن اکسپرد » یعنی حالا فوت کرد

سیر هودسون لو حاکم جزیره که اخلاق و خصائل ذاتی او را  
در فصول گذشته شرح دادیم نظر باین که فوق العاده مقید به  
فورمالیته بود پس از وصول این یادداشت ذیل آن نوشت که شش ساعت  
بعد از ظهر واصل شده است



یک مرتبه فضای عمارت لونگود از انفجار بنفش گلو و گریه  
همراهان بناپارت پر شد

تمام همراهان و لو آنهایی که چندان مورد علاقه نبوده و  
غالباً بناپارت را نمی دیدند و آنهایی که میخواستند از جزیره بروند  
به گریه در آمده و بر اثر توقف قلب امپراطور خود را تنها و  
بی کس یافتند .

دکتر آرنوت برقت در آمده و چشمها را خشک کرد

برتران اولین مرتبه با امپراطور نزدیک شده زانو بزمین زد و

دست او را بوسید .

موتولون از او تقلید نموده و سپس تمام همراهان از روی تناسب  
شغل خود بترتیب دست بناپارت را بوسیدند

زنا هم تقلید نموده و مادام برتران اطفال خود را صدا زد  
که دست بناپارت را بوسند

دکتر آنتو مارشی چشمان امپراطور را بست در چهره  
بناپارت بهیچ وجه آثار گرفتگی مشاهده نمی شد و روی لب‌های  
بی رنگش تبسم خفیفی بنظر می رسید

و چون از سه چهار روز باینطرف ریشش تراشیده نشده بود  
گرد سفیدی زنج او را پوشانده بود



## شب



ودسون لو بلا فاصله از نیوهوز به لونگود آمد  
و موتولون در آستان درب او را پذیرفته  
و گفت خوب است چند ساعتی صبر کنید تا اطاق بصورت عزا در  
آمده و جسد بناپارت را بشویند و تخت خوابش را عوض کنند  
حاکم جواب داد که بایستی دکتر شورت و دکتر میچل حاضر  
شده و فوت بناپارت را تصدیق کنند موتولون رضایت داد و مقرر شد  
که دکتر آرنوت در شب اول از نعش جدا نشود

هنوز هودسون لو وارد اطاق بناپارت نشده یاد داشتی برای  
امیرالبحر لامبرت و مارکی دومونت شنو کمیسر فرانسه فرستاد کروگر  
که حامل یاد داشت بود بمنزل امیرالبحر رفت و مارکی  
دومونت شنو اصرار ورزید که همین لان بایستی جسد را به بند  
و دلیلش هم این بود که همراهان بناپارت ممکن است سمی در  
گلوی بناپارت گذارده و قیافه او را تغییر بدهند که شناخته نشود .  
بلاخره باو فهماندند که دکتر آرنوت دائما بسالای جسد  
ایستاده و حضور او بهترین وثیقه حلو گیری از این کار میباشد و  
خواهی نخواهی موت شنو را وادار کردند که دیدار جسد را تا  
فردا بتاخیر اندازد

در همین موقع برنران و موتولون و ارشان و (ون هالی)  
کشیش باطاق مجاور رفتند تا صورت مجلس مراک بناپارت را تنظیم  
نموده و تصدیق کنند که وصیت نامه و دوسیهها بموتولون تسلیم

گردیده و مهر های وصیت نامه صحیح و سالم است مونتولون مراسله را که امپراطور برای اعلام مرگ خویش بحاکم جزیره برای اونوشته بود خوانده آنها مهر کرده برای هودسون لو فرستاد

و سپس برتران و مونتولون و مارشان که اجرا کنندگان وصیت نامه بودند بسالون آمدند تا اطبای انگلیسی را پذیرند

چهارچراع سالون را روشن نموده تمام فرانسویان وارد سالون شده در سمت راست و چپ تخت خواب صف کشیده بودند دکتر شورت و دکتر بیچل به اتفاق کروکات صاحب منصب کشیک لوگود که پس از ورود به سالون با نهایت احترام به جسد سلام داد نزدیک جسد شده و اطباء به آهستگن دست بجسد زده و مراجعت کردند .

مارشان و علی و زوجه اش به اتفاق آرنوت در اطاق امپراطور بجای مانده و سایرین منزل خود رفتند .

(آه وین یالی) در اطاق غذا خوری مشغول تلاوت ادعیه بود شب ظلمانی و ساکت بود جز همهمه برگ درختان و صدای بومی که در تاریکی صبحه میکشید صدای دگری سموع نبود مستخدمین بناپارت نزدیک جسد او به آهستگن صحبت میکردند و زوجه علی طفل یکساله خود را در آغوش خویش تکان میداد .

ناگهان مارشان از جای برخاسته و طفل را در آغوش خود گرفته و نزدیک تخت خواب آورده و لب های او را به دست امپراطور چسبانید

پس از این که نیمه شب شد برتران و مونتولون از خواب بیدار شد و در حضور آنها و مارشان و علی و بیرون و نوروزا جسد امپراطور را با ( ادوکلن ) شسته و ریش او تراشیده و



بروی تخت خواب سفری دوم آورده و تخت خواب را بین دو پنجره سالون قرار داده و روپوشی روی جسد کشیدند که صورت از زیر روپوش نمایان بود کشیش صلیبی را که مادرش فرستاده و شاید بیاد پسرش آنرا بوسیده بود روی سینه بناپارت قرار داده و مبل های سالون را برداشتند و در اطراف تخت خواب متوفی شمع روشن کردند .

اینجاست که واقعه غریبی بظهور رسید .

اگر این واقعه را فرانسویها در خاطرات خود نوشته بودند ممکن بود که در حقیقت آن فی الجمله تردید پیدا شود و بگوئیم که فرانسویان از فرط علاقه مندی نسبت بامپراطور در ستر مرگ او را باین حالت دیده اند .

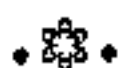
ولی تعجب آنکه تمام اطباء و تمام انگلیس های جزیره سنت هلن هم این موضوع را در خاطرات خود نوشته اند اعجاز مزبور اینست که بناپارت یکمرتبه از صورت پیری بصورت جوانی مبدل گردید .

با این که مویش قفل نمکی شده بود در این ساعت يك عدد موی خاکستری در سرش دیده نمی شد در تمام صورت او يك چین مشهود نبود و حتی پوست صورتش از زمان جوانی زیاد تر درخشندگی پیدا کرده بود و روی هم قه یکجوان سی ساله را نشان میداد

اتفاقا شمع هائی که در اطرافش روشن کرده بودند صورت او را فی الجمله کماکون نشان میداد اینک که از دنیا رهائی جسته يك نور دیگری در صورت او مشاهده میشود و با همان تبسم گوئی بالمره خوش بخت بود .

آن شب کشیش و آرنوت و بیرون تا صبح در بالین

متوفی بودند .



صبح خبر رسید که حاکم جزیره برای دیدن جسد بناپارت می آید آن شب زمام اداره سیر هودسون او از دستش بدر رفته و تا پاسی از شب گذشته مقابل عمارت مسکونی خود قدم میریزد و صاحب منصبان خود میگفت :

آقایان : گرچه او بزرگترین دشمن انگلیس و بزرگترین دشمن من بود ولی من بکلی او را عفو می نمایم زیرا پس از مرگ چنین شخص بزرگی برای ما جز تاسف چیز دیگری باقی نخواهد ماند .

این روح متکبر و مرموز و بی ادب اینک می اختیار بعظمت بناپارت ایمان میاورد و نمیتواند احترام او را مهمل بگذارد

ساعت هفت صبح روز یکشنبه ششم ماه مه ۱۸۲۱ هودسون لو باتفاق امیرالبحر لامبرت و ژنرال کوفن و مارکی دو مونت شنو کمیسر فرانسه و کروس آجودان مارکی دو مونت شنو و پنج نفر طیب انگلیسی و چند نفر از صاحب منصبان ارکان حرب خود بلونگود آمده و در آنجا از طرف برتران و موتولون پذیرفته شد

هودسون لو به آهستگی وارد سالون گردید در مدخل سالون کلاه را از سر برداشت قدم بقدم جلو می آمد کوئی میترسید که هجوس خود را از خواب خوش بیدار نماید در ققای او مارکی دو مونت شنو کمیسر لوئی هیجدم کلاه از سر برداشته و از هودسون لو تبعیت میکرد از سال ۱۸۱۶ که هودسون لو بکمر تبه نسبت بناپارت بی احترامی کرده بود امپراطور مصمم شد که هیچوقت حاکم جزیره را بحضور نپذیرد پنج سال متوالی تمام تشبثاتی که هودسون لو برای دیدن (ژنرال

بنایارت بعمل میآورد و محکوم بدم موفقیّت شد یکی دو مرتبه کمبسر های فرانسه و اطیش بوسیله دوربین از راه دور بنایارت را دیدند ولی از نزدیک قادر بر ویت او نشدند

اینک و محبوس هودسون او دست از دنیا شسته با حالات آهنین و چشمهای صاعقه بار خود حا کم جزیره را خفیف نمینماید و این یک هم قادر نیست که محبوس شاهانه را تحقیر کند

هودسون لو در مقابل تخت خواب به سیمای شاهانه چشم دوخته روی به طرف مارکی دو موت شنو کرده و این مرتبه بدون این که جرئت کند که بنایارت را بنام ژنرال یا اسم دیگری بخواند گفت :

( او ) را میشناسید ؟

موت شنو گفت بلی ( او ) را میشناسم .

در قفای هودسون او و موت شنو صاحب منصبان انگلیسی تماما بحال جبر دار ایستاده بودند کسانی که تا آنوقت نسبت بینایارت خصم و یا بدون علاقه بودند اینک سر یا تمجید و تحیر شده اند

در موقع خروج هودسون از کلاه را بر سر گذارده پاشنه پاره جفت کرده و در حال خبردار سلام داد و تمام صاحب منصبان از او تقلید نموده پس از ادای سلام خارج شدند

تمام تحریراتی که صاحب منصبان انگلیسی راجع باین ساعت در خاطرات خود بعمل آورده اند حاکی از مدح و تمجید است  
کروگر در خاطرات خود مینویسد :

« سیمایش جوان و سرش مقبول و حالت آرام و موقری داشت »

دکتر شورت مینویسد :

« در موقع مرگ شكوه صورت او بیش از آنچه بود  
که من دیده بودم گوئی که این مرد فقط برای سلطنت و مظفریت  
آفریده شده بود »

دکتر هانری مینویسد:

هر کس که وارد اطاق میشد اولین حرفش این بود  
« چقدر مقبول است »

رید مینویسد:

« تمام حضار اعتراف کردند که هرگز سیمائی باین نجات و  
بان وقار و باین آرامش ندیده اند »  
حتی خود مارکی دومونت شنو کمیسر لوئی هیجدهم در  
خاطرات خود مینویسد:

« در قیافه بناپارت کوچکترین تغییری حاصل نشده و تمام خطوط  
قیافه اش بحال عادی محفوظ و ابدا پریدگی رنگی در او دیده نمیشد  
گوئی که بخواب خوشی فرو رفته است »

موتولون بعد از مرگ بناپارت بدست آویز آنکه امپراطور وی  
را در رأس اجرا کنندگان وصیت نامه خود قرار داده است زمام  
کارها را بدست گرفته و فرقه بفره بی میگرد و همین جهت مارشال  
برتران چندان مداخله در امور نمی نمود

موتولون پس از اینکه هودسون لو از اطاق میت خارج شد  
یکی از کودی سلهای امپراطور را ارائه داده و گفت بناپارت مایل  
بوده است که جسد او را در خاک فراسه دفن نمایند

هودسون لو جواب داد که این موضوع از سال ۱۸۱۷ پیش  
بنی شده است!! و بابتی حنازه در جزیره دفن شده و تشییع  
جنازه هم با اقتضای نظامی و تشریفات يك نفر ژنرال اسکلیسی

بعمل آید .

( لرد باتهورست لرد اول کابینه انگلیس در سال ۱۸۱۷ میلادی )  
برای هودسون لو فرستاده و در آن موقع که اصلاً مرگ بناپارت  
پیش بینی نمی شد مراسم تشییع جنازه او را یاد آور شده بود از این روی  
معلوم می شود که تا چه اندازه مرگ بناپارت در نظر باتهورست متحتم  
بوده است )

سپس موتولون اشعار داشت که بناپارت قبل از مرگ اظهار  
داشته است که جسد او را تشریح نمایند و چون هودسون لو او امر  
مخصوصی برای امتناع با این امر نداشت رضایت داده مقرر شد دو  
ساعت بعد از ظهر جنازه تشریح شود

هودسون لو قبل از اینکه بطرف منزل خود برود به دکتر  
آتو مارشی پیشنهاد نمود که دکتر بورتون را بکمک گرفته و از  
صورت متوفی قالب گیری کنند

آتو مارشی گفت احتیاجی بکمک ندارم و فقط قدری کچ  
برای قالب گیری کافی است و دکتر بورتون برای اینکه کچ بیاورد  
سواره بطرف قصبه جامستون رفت

بر حسب اجازه موتولون اشخاص ذیل :

آرنوت - کروکات - وارد - کاپیتان ماریات از صورت امپراطور  
رسم برداشتند و حتی ( دنیزل ایستون ) مباشر ارکان حرب سنتپلر  
نقاشی سریعی از روی صورت بناپارت برداشت و بالاخره بکنفر چینی  
که چندی قبل در عمارت لونگود کار کرده و سالون را تزئین نموده  
بود صورت ناپائون را روی يك ورق کاغذ برنجی نقاشی نمود که فعلاً  
در موزه خصوصی ( آلفرد باروک ) موجود است

میز بزرگ و کواهی را در سالون غذا خوی گذاشته و جسد

بنابارت روی میز قرار داده آنرا پوشیدند  
سیر طوماس رید از طرف حاکم حضور بهرسانید که در موقع  
تشریح حاضر باشد

راپرتی که سیر طوماس رید راجع بتشریح جسد بنابارت برای  
حاکم جزیره می نویسد بقراری است که ذیلا از نظر خوانندگان  
می گذرد .

این راپرت هنوز بزبان فرانسه ترجمه نشده و بنظر مورخین  
فرانسوی نرسیده و فعلا در کتابخانه ملی انگلستان محفوظ و بهترین  
مدرک و سندی است که راجع بتشریح جسد بنابارت و تشخیص مرضی  
که او را کشت در دست میباشد

رید چنین راپرت میدهد :

« وقتیکه من در اطاق عمل حاضر شدم موتولون برای حضور  
من ابرادی نگرفت و بالعکس اظهار رضایت کرده و گفت انب آن  
بود که نماینده از طرف حاکم در موقع تشریح جسد حاضر باشد در  
این موقع علاوه بر من و مازور هاریسون نماینده امیرالبحر لامبرت  
و صاحب منصب کشیک انگلیسی و مارشال برتران و ژنرال موتولون و  
(وین یالی) کشیش و مارشان و بیرون و علی و دکتر شورت و دکتر  
میچل و دکتر آرنوت و دکتر بورتون و دکتر هانری و دکتر وولج  
و لیونگستن جراح کمپانی هندوستان که در شعبه کمپانی هند واقع  
در سنت هلن کار میکند حضور داشتند

پروفسور آنو مارشی هم تشریح کننده بود

« در مرحله اولیه عملیات چیزی جلب توجه اطباء را نمود فقط  
در داخله سینه مقداری پیه و چربی بنظر رسید که خصوصاً منطقه قلب

ش از قاط دیگر چربی داشت

« وقتی که منقله کبد را کشودند مشاهده کردند که معده  
بجناح چپ کبد ملصق شده و عضو اول ~~بجانب~~ معده خیلی بزرگ بود  
بطوری که اطباء ~~بناچار~~ آنرا تصدیق نمودند که علت مرگ و نزال  
بناچار قطع هر گس معده بود که معده را از بدن جدا کرده و  
بمن نشان دادند دو تکت معده وضع مدغشی داشت و از مواد  
سرطانی مستور شده و در يك قسمت هم ریشه سرطان مشاهده  
می کردید و سوراخی هم بنظر می رسید که ممکن بود انگشت  
را درون آن بنماید

« سپس کبد را مورد معاینه قرار دادند و وقتی دکتر آرتو  
مارشی کبد را بیرون آورد دکتر شورت که حضور داشت اظهار  
نمود که کبد ( بزرگ شده است )

سایر اطباء که حضور داشتند عقیده شان راجع بکبد متفاوت  
بود و خصوصاً دکتر بورتون عقیده دکتر شورت را رد نمود

« دکتر آرنوت اظهار داشت که در ظاهر کبد حالت غیر  
عادی مشاهده نمیشود گرچه این کبد بزرگ است ولی بزرگتر از  
کبد آدمی که بسن و سال بناچار بوده است نیست

دکتر میچل و دکتر روتلیج هم اظهار داشتند که کبد تورم  
نموده است ولی دکتر شورت اصرار ورزیده و گفت کبد  
ورم کرده است

« این موضوع توجه مرا بطوری جلب کرد که نزدیک شده  
و به آقایان اطباء یادآوری نمودم که مجدداً با کمال دقت امتحان کرده

و عقیده صحیحی راجع به حالت کبد ابراز نمایند .  
« دکتر شورت دیگر چیزی نگفت ولی سایرین نظریه اولیه  
خود را تکرار نموده یعنی در عادی بودن و صحت کبد بناچار اتفاق  
عقیده داشتند

« در این موقع کبد در دست تشریح کتته بود و وی که  
تمایل ما را دید کارد را میان کبد گذارده آنرا از بالا پایین گشود  
و گفت : خوب است کاملاً صحیح است و دارای خصوصیتی نیست  
ولی در عین حال اظهار داشت که کبد بناچار کبد بزرگی میباشد  
و بدیهی است بین اظهار دکتر آتو مارشی که گفته است کبد  
بزرگی است و اظهار دکتر شورت که گفته است کبد بزرگ شده است  
تفاوت زیادی موجود میباشد

من موضوع را بدکتر بورتون و دکتر آرنوت یادآوری نمودم  
و حضرات تصدیق کردند

« پس از این که علت مرگ بناچار بواسطه فساد معده معلوم  
شد من بدکتر شورت یادآوری کردم که بدکتر آتو مارشی دستور  
بستن و بخیه زدن جسد را بدهد

ولی در این لحظه موتولون مرا بکناری برده و گفت که  
بناچار در زمان حیات آرزو داشته است که قلبش را برای ماری  
لوئیز زوجه اش بفرستند

من در این باب دستور مخصوصی نداشتم و از طرفی موتولون  
بقدری اصرار کرد که من رضایت دادم که قلب در خارج جسد باشد  
تا بشما اطلاع بدهم



قلب را دريك فنجان بزرگ قره گذاشتند و به روتلج سپردند  
و روتلج هم دستور داد که آنها از نظر دور ندارند تا دستور شما  
راجع بقلب معلوم شود

« آقايان کنت برتران و موتولون ايرادی نداشتند و آقايان  
اطباء به آنها گفتند که مرض معده علت مرگ بوده و آنها هم  
تصديق کردند »



## علت مرک



در مقابل این تشریح که اطباء در باره کبد اختلاف عقیده داشتند معلوم است که بناپارت از مرضی فوت نموده

که پدرش هم بهمان علت فوت کرده یعنی سرطان معده داشت  
مشئوم مزمن سرطان معده بناپارت مدتی مخفی بوده و بکمربه  
شدت نموده و سبب مرگ او شد

موتولون و برتران هم بموجب راپرت رید این مسئله را قبول  
کردند ولی در عین حال دکتر شورت هم در نظریه خود راجع به  
تورم کبد ذیحق بوده است

وقتی که او مارا طیب مخصوص بناپارت هم او را معاینه کرد  
تشخیص تورم کبد و تب اجامی داده بود و بناپارت در جزیره مستهلن  
چند سالی این مرض را داشت ولی از مرض کبد نمرود با که علت  
مرگ او مرض معده بوده .

دکتر شورت که عقیده داشت تورم کبد بناپارت را ضمن  
تشریح اشعار داشته در هفتم مه همان سال (۱۸۲۱) مراسله بداماد  
خود مینویسد و در ضمن آن می گوید که بناپارت اعم از اینکه  
روی تخت سلطنت فراسه و یا در جزیره سنت هلن بود از این  
مرض می میرد .

ولی مشئوم مرض متفاوت میگردد و بی شک آب و هوای  
مرطوب جزیره شدت مرض را تسریع نموده است زیرا مرض سرطان در  
هوای مرطوب فوق العاده نمو میکند

اطبای دیگری که بعد از (اومارا) بناپارت را معالجه میکردند و همگی از صاحب منصبان و اطباء قشونی بودند بواسطه ادویه‌زیستی که از ترکیبات دواخانه‌های مستعمراتی آن عصر بود معده و امعاء بناپارت را جابیدند و خراشیدند و هیچ يك از آنها هم بوخامت‌مرض پی نبردند فقط در روزهای آخر پی بوخامت آن برده بودند. تشریح در ساعت چهار بعد از ظهر خانمه یافت مادام برتران که اخلاق حاد او را میشناسیم اصرار ورزید که قلب او را به او بپارند ولی پذیرفته نشد.

در يك مورد هم که معده بناپارت را دید دست او در سوراخ سرطانی نموده و گفت سرطان همین بود که بناپارت خود را مبتلای بدان میدانست و میگفت این مرض مرا خواهد گشت.

دکتر آتومارشی که معلوم نبود عنوان پرفسوری را از کجا گرفته حالا که گرم کار شده میخواست مغز بناپارت را هم خارج نماید ولی برتران و موتولون او را منع کردند و ناچار شد که جسد را در حضور اطباء و نماینده حاکم باسوزن بدوزد.

در موقعی که آتومارشی مشغول دوختن بود دو قطعه کوچک گوشت از پهلو بناپارت جدا کرد که دیگران ندیدند و یکی را بکشیش وین بالی دیگری را بکورسوت داد و بعد ها معلوم شد که دو قطعه هم امعاء بناپارت را کش رفته که بعدها در لندن به (اومارا) داد و این دو قطعه امعاء امروز در موزه (روایال کالج اوف سورجون) انگلیس موجود است.

جسد دوخته شد بعدها موتولون و مارشان دعوی نمودند که میخواهند جسد بناپارت را مومیائی کنند ولی حاکم مانع شده است ولی حقیقت اینست که اصلا اسم مومیائی بمیان نیامد و آنها این موضوع

را فراموش نموده و بعد ها جعل کردند :

وقتی که جسد شسته شد آتومارشی عرض و طول جسد را  
کاملاً اندازه گرفت و بکشیش املاء کرد که ثبت نماید سپس مارشان  
و علی لباس بر جسد پوشانیدند .

پیراهن حریر و جلیقه فلانل سفید و جوراب ابریشمی و شلوار  
سفید و نیم تنه کازیمیر و کراوات پاتیس ابریشمی و سردوشی طلا  
و چکمه و همپینز طلا و شمشیر و کلاه سه ترک و حمایل و صلیب  
لژیون دو نور و صلیب تاج آهن بر او پوشانیده و استوار نمودند  
اینفورم مزبور لباس سرهنگ افواج سوار گارد امپراطوری  
بوده و همان اینفورمی بود که بتاپارت در جنگ ها میپوشید و خاک اروپا  
را در نور دیده و شهریاران را بزانو در می آورد

وقتی که این کار ها تمام شد امپراطور را باطاق کوچک  
خودش که سیاه پوش شده و با تمام شمع دانهائی که در عمارت  
لونگود موجود بود روشن کرده بوده بودند حمل کردند  
محرابی هم آماده نمودند که کشیش در آنجا به تلاوت  
ادعیه مشغول شود .

مستخدمین بتاپارت را روی تخت خواب خود دراز کردند  
و شئل آبی رنگ جنگ مارانگود را بر او پوشانیدند زیر سرش  
ناز بالشی قرار دادند و صلیبی روی سینه اش نهادند در پائین بایش  
کاب تقره بزرگی بود که قلب و معده او را در آن جای  
داده بودند .

چهره امپراطور پس از تشریح همان ملایمت و تبسم خود را  
حفظ کرده بود و دست های سفید و چاقش مثل این بود که حیات  
داشته باشد .

برتران در بالای سر و موتولسون و مارشان باین پا بودند  
آتو مارشی و آرنسوت و روتلیج و تمام مستخدمین لباس  
مشکی پوشیده در یک صف مقابل پنجره به ردیف ایستادند و  
به این طریق معبر کم عرضی برای کسانی که حضور بهم میرسانند  
آماده نمودند .

شش سال قبل که بنابارت وارد بندر پلیموت در انگلستان شد از دحام  
غریبی بر پا گردید که دولت انگلیس را متوحش کرد اینک هم که در  
خوابگاه مرگ است ما کین جزیره سنت جان برای تماشای او . تهاجم کرده اند  
چاده لونگود بکلی سیاه شده و مردم جزیره اعم از ملاحان و  
سربازان و سکنه کشوری از خبر فوت محبوس بزرگی سکه  
از محبس خود فرار کرده است متأثر شده و به طرف  
لونگود می آمدند .

زنها و اطفال هم از مردان تبعیت کردند اغلبی از راه دور  
میامدند و عرق از سر و روی آنها میچکید زیرا چند روزه فوت بنابارت  
هوا آفتابی و گرم بود

کاپیتن کروکات صاحب منصب کشیک لونگود به انتظامات  
مشغول بود و آمدن زائرین تا شب مداومت داشت

اول صاحب منصبان فوج بیستم پیاده نظام انگلیس که مامور  
محافظة بنابارت بودند و سپس صاحب منصبان اسکادر بحری ساخلوی  
جزیره سنت جان که مامور بودند و سایل فرار بنابارت را از راه دریا  
به بندند و سپس تمام ملاحان سفاین جنگی و سربازان فوج و بالاخره  
سکنه کشوری از مقابل جنازه دفینه دادند

هر کس که وارد می شد با کمال سکوت تعظیم نموده و

می گذشت بعضی ها گل هائی برای هدیه آورده و در پائین تخت - خواب می گذاردند .

بعضی ها در مقابل جنازه زانو زده بالای سر متوفی علامت صلیب ترسیم می کردند اغلب که وارد اطاق می شدند با گریه خارج میگردیدند یکی از سربازان ساخلو که دست پسرش را گرفته و همراه آورده بود گفت :

نگاه کن ! این ناپلئون بزرگترین رجال عالم است .

همان شب سکروکات صاحب منصب کشیک لونسکود از فرانسویان خدا حافظی نمود زیرا هودسون لو او را مامور کرده بود که با کشتی جنگی ( هرون ) به طرف انگلستان رفته و ايسرت مرگ بناپارت و صورت مجلس تشریح را به کابینه انگلیس تسلیم نماید .

صورت مجلس تشریح که از طرف دکتر شورت تنظیم شده بود بواسطه اینکه منضم مسئله موصوف کبد بود بر هودسون لو خوش نیامد زیرا برای کسانی که مرگ بناپارت را ناشی از مرض کبد و بدی آب و هوای جزیره میدانستند خویی بود و بر علیه هودسون او اسلحه برنده محسوب میشد باین جهت تمام قدرت خود فشار آورده که دکتر شورت صورت مجلس را تغییر دهد .

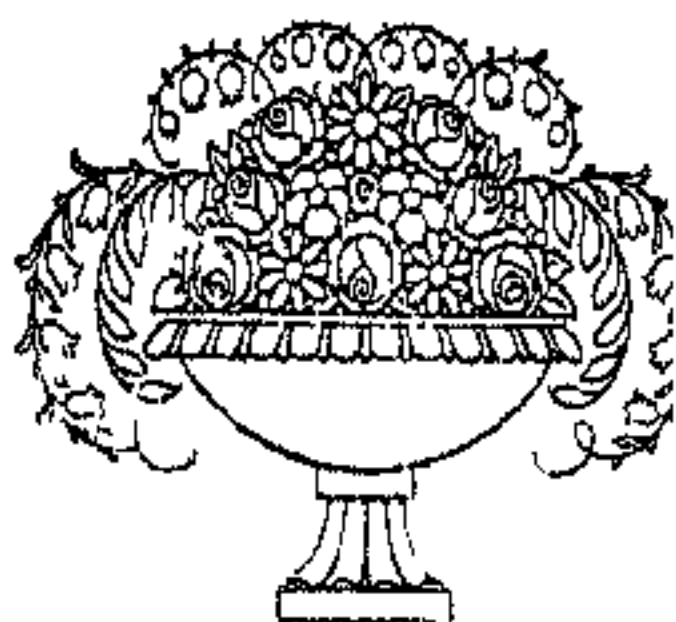
دکتر شورت که از مبارزه خسته شده بود صورت مجلس را تغییر داده و این جمله را حذف نمود :

« کبد احتمالاً متورم تر از که عادی بود »

صورت مجلس دوم که تنظیم شد به امضای تمام اطبیبی جزیره سنت هان رسیده و برای اوردن کابینه انگلستان ارسال گردید .

( صورت مجلس اول تشریح جسد بناپارت هنوز هم هست و جمله مربوطه بکبد از طرف دکتر شورت قلم گرفته شده است ولی دکتر مزبور در زیر صورت مجلس قید مینماید که این جمله بر حسب امر هودسونانو خط زده شده و ذیل آنرا امضاء مینماید

امشب دو سه نفر از مستخدمین با روتلج جراح بالای سر بناپارت بودند و فردا صبح کشیش مراسم (مس) را انجام داده و باز دقیقه زائرین شروع شد و موقعی که میخواستند از صورت امپراطور قالب گیری کنند دقیقه زائرین را موقتا ختم نمودند



## قالب صورت بناپارت



کنربورتون که روز ششم مه بقصبه جا مستون رفته بود که مقدار خیلی از گچ معروف به ( پاریس ) برای قالب گیری صورت تحصیل نمینماید این گچ را پیدا نکرد در يك مغازه معقري شنید که در يك جزیره کوچکی که در جنوب شرقی سنت هلن بوده و تقریباً جزو سنت هلن است مقداری ( ژیس ) هست که برای قالب گیری صلاحیت دارد

دکتر بورتون همان شب با چند نفر از ملاحان سوار زورق شده و با اینکه دریا طوفانی بود بطرف جزیره کوچک رفته و در پرتو مشعل مقداری ( ژیس ) جمع آوری و بقصبه باز آگشت نموده آنرا در کوره دستی پخت و بعد صلایه نمود و يك نوع گچ تیره رنگی که شبیه بچاک رست بود بدست آمد که برای قالب گیری صوت صلاحیت داشت و بمحض اینکه گچ حاضر شد از قصبه چهار نعل خود را بلونگود رسانید

در واقع قبل از اینکه بورتون ( ژیس ) را بیاورد برای قالب گیری صورت بناپارت امتحاناتی کرده بودند آرنوت بدوا متوسل به موم شمعها شده بود آتومارشی برحسب تقاضای مادام برتران متوسل بمقدار گچی که در اونگود موجود بود گردیده ولی این گچ خیلی متخلخی و بالتیجه حاصلی نداد

وقتی که دکتر بورتون وارد شد چهل ساعت بود که امپراطور



مرده و تلاشی جسد شروع شده بود گوشت صورت قدری جمع شده  
گونه و بینی شکل اصلیش قدری تغییر کرده و لب قدری نیمه باز شده  
و سفیدی دندانها را نشان میداد

بورتون شروع به آزمایش کرده و گردن توفی را راست نموده  
کراوات را باز کردند و (نوروزا) مجددا صورت بناپارت را تراشید  
زیرا که ریش در این دو روزه بیرون آمده بود

بورتون بدوا چهره متوفی را از گچ پوشیده و پس از اینکه  
قلب صورت برداشته شد بورتون خواست از پشت سر و گردن هم قالب  
بردارد و ایندفعه آتومارشی با بورتون کمک کرد

تجدید عملیات و قالب گیری امکان نداشت زیرا در بعضی جاهای  
صورت مقداری از پوست بالا آمده بود و هیچکدام هم بفکر نیفتادند  
که از دستهای قشنگ بناپارت قالب بردارند

بواسطه گرمی هوا پیش از این نمی توانستند جسد را روی  
زمین بگذارند و همان شب سه تاوت حلبی و سربی و از یوب آکاژو  
آماده شد.

جسد بناپارت با کمک مستخدمین در تابوت اول گذارده شد  
و کف تابوت را با دوشکی از اطللس سفید پوشانده در زیر سر هم  
ناز بالش کوچکی از همان پارچه گذاردند ( بناپارت با لباس دفن شد )  
بواسطه کوتاهی تابوت ناچار شدند که کلاه را از سرش بردارند و  
روی ران نش بگذارند

هودسون او با تمام اصرار و الحاح فرانسویان حاضر نشد که  
معدنه و قلب بناپارت بطرف اروپا برود قلب او در يك قوطی قره  
مدوری که جزو لوازم جعبه توالت بناپارت بوده و در آن اسفنج می  
گذارند نهاده و آنرا پر از الکل کردند که قلب فاسد نشود و با